

دکتر رابرت سی. نیومن، انجیل‌های هم‌نوا سخنرانی ۱۴، نقد شکلی

رابرت نیومن و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

خب، صبح بخیر. به آخرین جلسه‌مان در دوره انجیل‌های هم‌نوا رسیدیم. تا اینجا به بررسی عیسی تاریخی، پیشینه یهودی، مقدمه‌ای بر تفسیر، ژانر روایی، تاریخ نگارش، ویژگی‌های انجیل‌های هم‌نوا، تفسیر تمثیل‌ها، اناجیل به عنوان آثار ادبی، مسئله انجیل‌های هم‌نوا، جغرافیای فلسطین و اورشلیم، تفسیر معجزات الهیات انجیل‌های هم‌نوا، تفسیر مباحث جنجالی، تفسیر مباحث جنجالی پرداختیم و اکنون می‌خواهیم به نقد شکلی و نقد ویرایش پردازیم.

همچنین می‌خواهیم با نتیجه‌گیری‌هایی در مورد تاریخ انجیل بحث را به پایان برسانیم. خب، کمی در مورد اصطلاحات نقد فرم فکر می‌کنیم. کلمه نقد فرم در مورد چیست؟ این یک ترجمه تقریبی انگلیسی از دو ژانر تحقیق، Gattungsforschung تاریخ فرم، یا Formgeschichte: اصطلاح آلمانی است.

نقد فرم، روشی برای تحلیل مطالبی است که به صورت شفاهی منتقل شده‌اند و در تلاش برای بازیابی نسخه‌های اصلی آنها، با این فرض که می‌توان فرم‌های ادبی آنها را شناسایی و به شرایط اولیه‌شان بازگرداند انجام می‌شود. در اینجا قصد داریم کمی این موضوع را روشن کنیم. ایده این است که داستان‌ها یا گفته‌ها به صورت شفاهی منتشر می‌شوند و با این کار، محتوا و پیچیدگی آنها به شیوه‌های قابل پیش‌بینی تغییر می‌کند، تا حدودی مانند داستان‌های مربوط به ماهی که فرار کرد که به نظر می‌رسد با تکرار مکرر داستان حجم آنها افزایش می‌یابد.

خب، کاربرد نقد شکلی در عهد جدید با رودولف بولتمان، درست پس از جنگ جهانی اول، آغاز می‌شود. کاری که می‌خواهیم قبل از هر چیز انجام دهیم این است که کمی به پیشینه نقد شکلی نگاه کنیم و سپس برمی‌گردیم و به طور خاص آن را توصیف می‌کنیم. این رویکرد، یعنی نقد شکلی، ناگهان با بولتمان ظاهر نشد، بلکه پیشینه‌ای طولانی در مطالعات کتاب مقدس دارد. چندین جریان فکری لیبرال در نقد شکلی متحد شدند.

اول از همه، بازسازی تاریخ کلیسا توسط اف. سی. باوئر. باوئر استاد تاریخ کلیسای آلمانی در اواسط قرن نوزدهم و اواسط دهه ۱۸۰۰ بود. باوئر فلسفه تاریخ هگل را اتخاذ کرد و آن را در تاریخ کلیسا به کار برد.

در این زمان، فلسفه و تاریخ هگل، و همچنین تضاد ایده‌ها، در اروپا بسیار تأثیرگذار بود. او تمام تاریخ را به عنوان تضادی بین یک ایده جدید، که او آن را تز می‌نامید، می‌دید که ایده‌ای متضاد، آنتی‌تز، را به وجود آورد. تضاد آنها در نهایت منجر به برخی ایده‌های سازشی شد که او آن را سنتز نامید.

بنابراین، تضاد تز با آنتی‌تز، منجر به سنتز می‌شود. اکثر مردم با نحوه‌ی به‌کارگیری این ایده توسط کارل مارکس در مورد مبارزه‌ی بین طبقات اجتماعی آشنا هستند. بائر اولین کسی بود که این ایده‌ها را در مورد تاریخ اولیه‌ی کلیسا به کار برد.

او شاهد کشمکش بین دو گروه در کلیسای اولیه بود که به شرح زیر توصیف می‌شدند. از یک سو، کلیسای یهود و از سوی دیگر، کلیسای غیریهودی.

پطرس رهبر کلیسای یهود است. پولس رهبر کلیسای غیریهودیان است. کلیسای یهود عمدتاً از یهودیان تشکیل شده است.

کلیسای غیریهودیان که عمدتاً غیریهودیان هلنیستی بودند. کلیسای یهود، عیسی را به عنوان یک مرد معجزه‌گر بزرگ و مسیح موعود می‌دید. کلیسای غیریهودیان، عیسی را به عنوان خدا در یک دین رمزآلود جدید می‌دیدند.

کلیسای یهود بر شریعت تأکید داشت. کلیسای غیریهودی بر آیین‌های مقدس تأکید داشت. کلیسای یهود بر نجات ملی، نجات اسرائیل تأکید داشت.

کلیسای غیریهودی، در باب رستگاری فردی. بولتمان بعداً، در قرن بیستم، از ایده‌های بائر در مورد دو کلیسای اولیه یهودی و غیریهودی جداگانه برای تاریخ‌گذاری منابعی که ادعا می‌کند در مطالب انجیل پیدا کرده است، استفاده می‌کند. بنابراین، اگر مایل باشید، این اولین عنصری است که بولتمان در نقد شکلی خود از آن استفاده خواهد کرد.

دومی رویکرد اسطوره‌ای دیوید فریدریش اشتراوس بود. اشتراوس، همانطور که به یاد دارید، کتاب «زندگی عیسی» را در سال ۱۸۳۵ نوشت و گفت که بخش زیادی از انجیل، به ویژه معجزات، اسطوره‌ای است. او فکر می‌کرد انجیل‌ها قطعات تبلیغاتی هستند که حقیقت دینی را آموزش می‌دهند، اما وقایعی که روایت می‌کنند واقعاً اتفاق نیفتاده‌اند.

منتقدان، به ویژه بولتمان، از اشتراوس پیروی می‌کنند و بسیاری از انجیل را نیز اسطوره می‌دانند. سپس عنصر سوم، نظریه مستند برنارد وایس و اچ. جی. هولتزمن را داریم. وقتی در مورد مسئله همدید صحبت کردیم، به نظریه دو سند اشاره کردیم.

این [نظریه] توسط وایس و هولتزمن رواج یافت، اگرچه آیشهورن قبلاً آن را مطرح کرده بود. در اینجا مرقس و کیو منابعی هستند که متی و لوقا از آنها استفاده کرده‌اند. نقد شکلی، مرقس و کیو را به عنوان منابع ادبی پشت انجیل‌ها می‌بیند، اما سپس سعی می‌کند به پشت مرقس و کیو، به مطالب شفاهی اولیه اولیه بازگردد.

عنصر چهارم، استدلال‌های قدیمی لیبرال‌ها در مورد شخصیت عیسی است. همانطور که قبلاً گفتیم، با حذف معجزات از انجیل‌ها، تصاویر متناقضی از عیسی داریم. برخی او را یک معلم اخلاق، برخی دیگر یک رهبر انقلابی، یا پیامبر عذاب آخرالزمانی، یا یک شیاد می‌دانند.

اینکه کدام بخش‌های انجیل انتخاب یا رد می‌شوند، بر نوع عیسی که این افراد مختلف می‌بینند تأثیر می‌گذارد. بولتمان و دیگران امیدوارند که نقد شکلی بتواند تصویر را روشن کند و به عیسی تاریخی واقعی بازگردد. عنصر پنجم پشت نقد شکلی، شک‌گرایی ورده و ولهاوزن است.

ورده و ولهاوزن پیشنهاد کردند که حتی مرقس و کیو نیز ساختارهای الهیاتی مشتق شده از تفسیر کلیسای اولیه هستند. و بنابراین، اگر این درست باشد، پس باید چارچوب این روایت‌ها را کنار بگذاریم و به گفته‌های اساسی مجزا نگاه کنیم. و این همان کاری است که نقد شکلی انجام می‌دهد.

اما نقد فرم ابتدا در عهد عتیق آغاز شد، و بنابراین این نوعی عنصر ششم است. و این ما را به هرمان گانکل می‌رساند. او واحدهای کوچکی را در پیدایش و مزامیر متمایز کرد، که به ادعای او زمانی قبل از مکتوب شدن به صورت شفاهی دست به دست می‌گشتند.

او گفت که واحدهای موجود در کتاب پیدایش شامل افسانه‌هایی هستند که برای توضیح منشأ نام‌ها، چه مکان‌ها و چه افراد، طراحی شده‌اند. واحدهای موجود در مزامیر، مطالب عبادی یا مذهبی بودند که برای مناسبت‌های خاص یا زیارتگاه‌های خاص تهیه می‌شدند. گانکل سعی کرد وضعیت زندگی را که در آلمانی به شناخته می‌شود، بازسازی کند، وضعیتی که این داستان‌ها یا مزامیر از آن «sitz im leben» عنوان سرچشمه گرفته‌اند.

بولتمان سپس تلاش می‌کند همین کار را برای واحدهایی که در اناجیل هم‌نوا می‌یابد، انجام دهد. این امر در نهایت ما را به شکل‌گیری نقد در عهد جدید می‌رساند. پس از جنگ جهانی اول، بولتمان روش گانکل را در جدا شده بودند، همانطور که ورده و Q مورد اناجیل، یعنی در مورد قطعاتی که از چارچوب مرقس و ولهاوزن پیشنهاد کرده بودند، به کار برد.

بولتمان ادعا می‌کرد که روش او، یعنی نقد شکلی، می‌تواند مطالب قدیمی‌تر را از مطالب جدیدتر تشخیص دهد، منابع غیریهودی را از منابع یهودی متمایز کند و بنابراین می‌تواند مشخص کند که کدام مطالب واقعاً به عیسی مسیح برمی‌گردند. روش‌های بولتمان از زمان او اصلاح شده‌اند. مشتاق‌ترین متخصصان این روش‌ها، اعضای سمینار عیسی هستند که در بحث ما در مورد عیسی تاریخی به آنها اشاره شد.

خب، این همه در مورد پیشینه نقد فرم. روش‌های نقد فرم. خب، فکر می‌کنم اولین سوالی که باید پرسید این است که فرم چیست؟ خب، برای فهمیدن نقد فرم، از اصول اولیه شروع می‌کنیم.

انواع مختلفی از چیزها وجود دارند که فرم نامیده می‌شوند و تعدادی از آنها به نوعی با موضوع مورد بحث ما در اینجا مرتبط هستند. فرم نوعی قالب است که به یک واسطه شکل می‌دهد. برای مثال، ما قالب‌های بتنی برای ریختن بتن در آنها برای ساخت پیاده‌روها و ناودان‌ها و چیزهایی از این قبیل داریم.

ما قالب‌های ژله برای درست کردن سالاد ژله و چیزهای دیگری از این قبیل داریم. می‌توانیم اینها را اشکال فیزیکی بنامیم. به طور مشابه، ما اشکال زبانی نیز داریم، و اشکال زبانی نیز به نوعی واسطه شکل می‌دهند، اما واسطه در اینجا زبان است.

این فرم‌ها کلمات خاصی را ثابت نگه می‌دارند که در آن صورت، فرم هستند و سپس کلمات دیگری را تغییر می‌دهند که ممکن است فکر کنیم محتوایی هستند که در فرم می‌ریزیم. و این باعث می‌شود که این فرم‌ها برای کاربردهای متنوعی مفید باشند. ما هنوز هم وقتی در مورد پر کردن یک فرم صحبت می‌کنیم، به این موضوع در کاربرد نسبتاً رایج آن فکر می‌کنیم.

خب، شما یک فرم درخواست دارید، و برای درخواست شغل یا دانشگاه یا چیزی شبیه به آن تنظیم شده است، و فرم‌های خاصی دارد، چیزهایی ثابت، نام، آدرس و غیره، و اینکه این فرم‌ها چه هستند بستگی به نوع فرم دارد. برخی از مثال‌هایی که شاید زیاد فرم نامیده نشوند، یک معرفی مودبانه است. شما نوعی فضا برای نام یک شخص دارید، و سپس من می‌خواهم شما را ملاقات کنم، و سپس نام شخص دیگری را در آنجا قرار می‌دهید، بنابراین این به شما می‌گوید که چگونه کسی را به طور مودبانه معرفی کنید.

یک خطبه همچنین، اگر دوست دارید، یک قالب ادبی یا یک قالب کلامی است. بسته به اینکه آیا یک خطبه متنی، یک خطبه موضوعی یا یک خطبه توضیحی است، می‌تواند شکل‌ها و قالب‌های نسبتاً متفاوتی داشته باشد. قالب خطبه کلاسیک شامل مقدمه، بدنه و نتیجه‌گیری است و بدنه، به ویژه برای یک خطبه کلاسیک، باید سه نکته را مطرح کند و با تصاویر و نصایح همراه باشد.

بسته به فرقه یا پیشینه خاص مسیحی که موعظه در آن ارائه می‌شود، نتیجه‌گیری می‌تواند به یک شعر یا دعا یا یک فراخوان محراب ختم شود. یک آزمون خوب برای تشخیص یک فرم این است که آیا می‌توان آن را تقلید یا تقلید کرد؟ برای مثال، یک موعظه متنی در مورد «مریم یک بره کوچک داشت» که من در چند مورد شنیده‌ام، نمونه‌ای از این نوع است. ما همچنین فرم‌های حقوقی یا مالی داریم.

برای مثال، اگر دسته چک خود را بیرون بیاورید و به آن نگاه کنید، یک چک کلمات ثابت و تعداد زیادی جای خالی دارد و اساساً یک یادداشت یا نامه کوتاه به بانک شماست و تاریخ دارد تا بانک بتواند ببیند که آیا مدت زیادی از آن گذشته است یا خیر، و می‌گوید که چک را به چه کسی و چه مبلغی پرداخت می‌کنید، و دو جا برای آن دارد تا گیرنده نتواند چک را دستکاری کند، از چسباندن اعداد اضافی برای بزرگتر کردن مبلغ آن جلوگیری کند، و سپس امضای شما را دارد، و چک‌های اخیر البته نام بانک و انواع شماره‌های مسیریابی را در پایین و چیزهایی از این قبیل نیز دارند. سند یا وصیت‌نامه نیز نمونه‌هایی از اشکال حقوقی هستند. در انگلیسی، ما در شعر اشکال ادبی داریم.

برای مثال، یک غزل چهارده مصرعی ثابت دارد و قرار است در وزن خاصی به نام پنج‌ضربی ایامبیک و غزل آن باشد. این غزل درباره موضوعی مانند عشق یا زیبایی طبیعت یا چیزی شبیه به آن است و اغلب دارای قافیه ثابتی است. بنابراین، در اینجا یک غزل مسیحی از فرانسویس ریدلی هاورگیل، سرودنویس نسبتاً مشهور قرن نوزدهم، آورده شده است.

عشق آنگاه که به درخششی سپید، بی‌لرزش و هراس‌انگیز می‌رسد، به اوج سعادت می‌رسد، و با علم به اینکه چنانکه می‌داند، نیازی به کلام اطمینان‌بخش یا گفتار تسکین‌دهنده ندارد. عشق جز نزدیکی خاموش را نمی‌خواهد، تا آرام گیرد. نه صدایی، نه حرکتی، عشقی که شنیده نمی‌شود، بلکه احساس می‌شود، همچنان و همچنان تا زمانی که زمان آب شود، همچون دانه‌ی برفی بر سینه‌ی اقیانوس ابدی.

آیا لحظاتی از این سکوت، گذشته‌ات را درخشان کرده، خاطره را به مکانی پر از شکوه و جلال تبدیل کرده، و تمام شادی‌ای را که خویشاوندان فانی می‌توانند ردیابی کنند، به تو آموخته است؟ با نور بیشتر، این چیزی جز سایه‌ای نیست. پس خداوند، خدای تو، بر تو شادمان خواهد شد و در عشق او آرام خواهد گرفت و خاموش خواهد بود. در سوی دیگر طیف، اشعار لیمریک را داریم که شعری طنزآمیز پنج سطری است.

سه مصرع، اول، دوم و پنجم، وزنی معادل سه فوت دارند و هم قافیه هستند. و دو مصرع، سوم و چهارم، کوتاه‌تر از دو فوت هستند و هم قافیه هستند. و مصرع پنجم، نکته‌ی اصلی است.

خانم جوانی به نام برایت بود که خیلی سریعتر از نور سفر می‌کرد. او یک روز به طور نسبی به راه افتاد و شب قبل برگشت. یکی از شاگردان من این شعر کوتاه را نوشت.

استادی به نام نیومن بود که به خاطر هوش و ذکاوتش معروف بود. او امتحانی داد، اما همه حدس زدند بنابراین او بدون اینکه حتی عصبانی شود، همه را رد کرد. این نوشته‌ی جان بلوم، یکی از دانشجویان سابق من بود.

خب، اگر دوست دارید، اینها نمونه‌هایی از قالب‌های ادبی هستند. بیابید نگاهی به ادعاهای بولتمان و دیگر منتقدان قالب بیندازیم. آنها می‌گویند، بله، بسیار خب، قالب‌هایی در ادبیات مکتوب و شفاهی وجود دارد پس بولتمان ادعا می‌کند که می‌توانیم با آنها چه کار کنیم؟ در اینجا ادعاهای معمول منتقدان قالب از نوع بولتمان آمده است.

برخی از منتقدان سبک نگارش، محافظه‌کارتر از او هستند، اما بولتمان با اختلاف، بیشترین تأثیر را در مطالعات عهد جدید داشته است. بنابراین، بولتمان و دیگران از این نوع ادعا می‌کنند. اولاً، قبل از نگارش انجیل‌ها، دوره‌ای از سنت شفاهی وجود داشته است و اکثر مردم موافقند که چیزی شفاهی برای مدتی وجود داشته است.

بولتمان معتقد است که دو نسل از انتقال شفاهی، از مسیح تا شاید ۷۰ تا ۱۰۰ میلادی، وجود داشته است. دوم، در طول آن زمان انتقال شفاهی، گفته‌ها و روایت‌های انجیل به عنوان واحدهای مستقل منتشر می‌شدند. و سوم، این واحدها را می‌توان بر اساس شکلشان به گروه‌هایی طبقه‌بندی کرد. معمولاً سه گروه وجود دارد؛ برخی گروه‌های بیشتری دارند و بدیهی است که می‌توانید گروه‌ها را به زیرگروه‌ها تقسیم کنید.

یکی از این گروه‌ها یک ضرب‌المثل است، یک گفته‌ی مجزا از عیسی، بدون هیچ روایتی که آن را پشتیبانی کند. گروه دیگر یک داستان ضرب‌المثلی یا یک گفته‌ی کوتاه و مختصر با داستانی پیرامون آن است که به شما کمک می‌کند نکته‌ی آن را بفهمید یا به شما کمک می‌کند نکته‌ی اصلی یا چیزی شبیه به آن را ببینید. و سوم، یک داستان معجزه‌آسا، روایتی از یک رویداد معجزه‌آسا.

چهارم، بولتمان و دیگران ادعا می‌کنند که کلیسای اولیه نه تنها بسیاری از این واحدها را برای رفع نیازهای عملی حفظ کرد، بلکه آنها را اختراع نیز کرد. بنابراین، با دانستن تأکید هر واحد، می‌توانیم منبع آن را تعیین کنیم و نشان دهیم که بسیاری از اینها به عیسی برنمی‌گردند. بنابراین، یکی از این موارد این است که کلیسای فلسطینی یا یهودی، عیسی را مسیح خود می‌دانست و انتظار بازگشت او را به عنوان پسر انسان داشت.

بنابراین، چنین مطالبی به پیشینه کلیسای یهودی اشاره دارد. از سوی دیگر، کلیسای هلنیستی غیریهودی عیسی را به عنوان ارباب فرقه یا خدای دین جدید و مرموز خود می‌دید و بر ارتباط فعلی خود با روح القدس تأکید می‌کرد. بنابراین، کلیسای اولیه بسیاری از این موارد را حفظ و ابداع کرد.

پنجم، این مطالب ارزش بیوگرافی، گاهشماری یا جغرافیایی کمی دارند یا اصلاً ندارند. میزان دسترسی آنها به این موارد واقعاً، چه بگوییم، معتبر نیست. بنابراین، هر آنچه که در این زمینه‌ها به شما می‌گویند، بعداً در سنت شفاهی اضافه شده یا توسط مرقس ساخته شده تا با چارچوب او یا چیزی شبیه به آن مطابقت داشته باشد.

بالتیمور و امثال آن اشاره می‌کنند که این گرایش در فرهنگ عامه دیده می‌شود. بنابراین، همانطور که فکر می‌کنیم، داستان‌های مربوط به جورج واشنگتن با جزئیات غیرتاریخی، مانند پرتاب یک دلار توسط او به آن سوی رودخانه پوتوماک یا چیزی شبیه به آن، تزئین شده‌اند. به این مفهوم ضمنی توجه کنید که کلیسای اولیه در بیان حقیقت سهل‌انگار بوده و از داستان‌های خود برای اهداف تبلیغاتی استفاده می‌کرده است.

پنجم، می‌توان نسخه اصلی هر واحد سنتی را بازیابی کرد و تاریخ شفاهی آن را با استفاده از قوانینی که بر سنت حاکم است، ردیابی کرد. خوب، این قوانین چه هستند؟ آنها از مشاهده چگونگی شکل‌گیری داستان‌ها و غیره به دست می‌آیند. به عنوان مثال، سنت‌های موجود در ادبیات یونانی و یهودی.

نامه آریستئاس، منشأ ترجمه سپتواجینت در عهد عتیق را ردیابی می‌کند. و همانطور که داستان منشأ سپتواجینت را در آثار نویسندگان بعدی می‌شنوید، تمایل دارد به طرق مختلف، همانطور که مثلاً توسط فیلو یا یوسفوس یا پدران کلیسا یا دیگران گزارش شده است، شاخ و برگ بگیرد. همچنین می‌توانید ببینید که چگونه این داستان در تمثیل‌های تلمود و سایر ادبیات مذهبی یهودی توسعه می‌یابد، جایی که اغلب چندین نسخه از یک تمثیل را در ادبیات رپی‌های مختلف مشاهده می‌کنید.

یا انجیل‌های آپوکریفا، آن‌طور که از انجیل‌های رسمی وام می‌گیرند. یا انجیل‌های رسمی، متی و لوقا، آن‌طور که از مرقس و کیو وام می‌گیرند. بنابراین اینها جاهایی هستند که بولتمان و دیگران از آنها برای تلاش و توسعه قوانین خود در مورد چگونگی تغییر محتوای گفته‌های شفاهی مختلف توسط سنت استفاده می‌کنند. خوب، این نوعی فرض منتقدان فرم است.

سپس، کمی به روش کار آنها نگاه می‌کنیم. منتقدان با استفاده از این ادعاها، هر واحد را پردازش می‌کنند تا به ابتدایی‌ترین شکل آن برسند و سپس سعی می‌کنند تصمیم بگیرند که آیا آن واحد به عیسی برمی‌گردد یا خیر. بنابراین، اولین قدم آنها جدا کردن داستان‌ها و گفته‌ها از متن است که فرض می‌شود صرفاً یک اختراع ویرایشی است.

بنابراین، آنها فرض می‌کنند که متی و لوقا هر دو از مرقس استفاده کرده‌اند، و بنابراین اساساً سعی می‌کنند این حکایات، اگر دوست دارید، یا این گفته‌ها را حذف کنند، و در صورت لزوم، آنها را کمی اصلاح کنند تا به شکل اصلی خود بازگردند. برای انجام این کار، آنها از قوانین سنت برای بازیابی حالت اولیه یا بدوی هر داستان یا گفته استفاده می‌کنند. برای این منظور، گفته می‌شود که یک روایت بدوی با یک صحنه واحد، یک دوره زمانی کوتاه، تنها دو یا سه شخصیت و هر گروهی که حضور دارد به عنوان یک واحد عمل می‌کند، مشخص می‌شود.

در واقع، ما اغلب این چیزها را می‌بینیم. اینها ویژگی‌های داستان‌سرایی هستند، باشه؟ و چه این داستان‌ها تاریخی باشند چه نباشند، برای انتقال چیزی، باید چه چیزی را به روشی قابل فهم و جالب بگوییم؟ اگر دوست دارید، اینها ویژگی‌های مشترک هستند.

به گفته بولتمان و دیگران، توسعه روایت شامل افزایش جزئیات و آشکارتر کردن جزئیات، اضافه کردن نام‌هایی که هیچ‌کدام اصلی نبوده‌اند، تبدیل گفتمان غیرمستقیم به گفتمان مستقیم و اضافه کردن عناصر معجزه‌آسا می‌شود. بنابراین اساساً، این موارد برای تلاش برای بازگشت به ابتدایی‌ترین شکل برای هر گفته یا داستان گفته یا داستان معجزه‌آسا به کار می‌روند. و سپس، پنجم، سوم، ببخشید، شما سعی می‌کنید تصمیم بگیرید که کدام گروه اولیه مسئول این شکل ابتدایی بوده است.

احتمالات؟ کلیسای اولیه، یهودی یا غیریهودی، یهودیان یا عیسی، درست است؟ همان‌طور که قبلاً گفتیم، مارتین لوتر از کلیسای کاتولیک بیرون آمد و لوتریانیسم را آغاز کرد. بنابراین، عیسی از یهودیت بیرون آمد و مسیحیت را آغاز کرد. بنابراین، این گروه‌های احتمالی دیگر همگی کاندیدا در نظر گرفته می‌شوند.

چه معیارهایی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا آنها به عیسی برمی‌گردند یا خیر، استفاده می‌شود؟ یکی از آمده باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که Q آنها گواهی چندگانه است. اگر شکلی هم در مرقس و هم در به عیسی و ناهماهنگی برگردد.

عیسی در واقع چیزهایی را گفت که نمی‌توانیم تصور کنیم هیچ منبع اولیه دیگری آنها را گفته باشد - مثلاً پرداخت مالیات به قیصر. یهودیان از پرداخت مالیات خوششان نمی‌آمد.

مسیحیان از پرداخت مالیات خوششان نمی‌آمد. بنابراین، این باید به عیسی مسیح برگردد. خوب، اساساً این چیزی است که ما اینجا داریم.

خب، حالا به چند نمونه از کاربرد نقد شکلی نگاهی می‌اندازیم. اول از همه، برمی‌گردیم و کمی در مورد این اشکال اساسی که شناسایی کرده‌ایم صحبت می‌کنیم. معمولاً سه اشکال اساسی در مطالب انجیل شناسایی شده است، هرچند برخی منتقدان اشکال بیشتری دارند.

توجه داشته باشید که دسته ضرب المثل‌ها زیرشاخه‌های متعددی دارند. داستان‌های معجزه‌آسا. منتقدان ساختار زیر را برای داستان‌های معجزه‌آسا می‌یابند.

مشکل شرح داده شده است. نوعی بیماری یک شخص یا یک خطر یا ضرورت. چیزی از این قبیل.

خطر، قایق در شرف غرق شدن است. ضرورت، این افراد اینجا در طبیعت وحشی هستند و ممکن است حتی نتوانند به شهر برگردند وقتی قند خونشان خیلی پایین بیاید یا چیزی شبیه به این، می‌توانیم بگوییم. مشکل با اقدامات شفادهنده یا هر چیز دیگری حل می‌شود.

و بولتمان خاطرنشان می‌کند که اعمال عیسی به عنوان یک شفادهنده در مقایسه با برخی از اعمال شفادهندگان در یوسف یا مطالب خاخامی یا پایروس‌های جادویی یا انجیل‌های جعلی یا چیزهایی از این قبیل، بسیار محتاطانه است. و سپس تأثیر معجزه بیان می‌شود. فرد شفا یافته، واکنش او، واکنش او

واکنش، جمعیت است، واکنش، دیو است، چیزهایی از این قبیل. ما در اینجا چند مثال را بررسی می‌کنیم تا کمی شما را درک کنیم. مرقس ۱:۲۳ تا ۲۷، مرد دیوزده در کنیسه.

در ابتدای داستان نوعی ارتباط زمینه‌ای وجود دارد. درست همان موقع، و غیره، و منتقدان می‌گویند، خب این کار ویراستار است. خب، این روشی است که او این حکایت را به روایت ربط می‌دهد تا شما آن را کنار بگذارید.

اما تو مشکل را داری. آن مرد توسط یک دیو تسخیر شده است. تو راه حل را داری.

عیسی صحبت می‌کند و آن مرد را شفا می‌دهد. و بولتمان، همانطور که گفتیم، خاطرنشان می‌کند که در مقایسه با آپوکریفا و داستان‌های معجزات یونانی، سادگی زیادی در شفاهای عیسی وجود دارد. هیچ کلمه یا آیین جادویی وجود ندارد، اگرچه گاهی اوقات به افتا به عنوان نوعی کلمه جادویی اشاره می‌کنند، اگرچه اساساً فقط به زبان آرامی به معنای باز است، باشه؟ و باید اعتراف کنم، برخی از جن‌گیری‌های شیطانی که در جاهای دیگر می‌بینید، فکر می‌کنم همانی که در یوسفوس، جایی که یوسفوس در مورد آن به ما می‌گوید، فکر می‌کنم یک اسنی بود که حلقه‌ای با برخی گیاهان دارویی داخل آن داشت که در یکی از کتاب‌های جادویی سلیمان مشخص شده بود.

او انگشتر را می‌گیرد، آن را جلوی بینی آن شخص می‌گیرد، آن را می‌کشد و دیو بیرون می‌آید. و دیو یک لگن آب را اینجا واژگون می‌کند تا شما متوجه شوید که او بیرون آمده است و غیره. بنابراین، خب، در این مورد خاص که ما به آن نگاه می‌کنیم، تأثیر آن این است که مردی که توسط دیو تسخیر شده است، عیسی صحبت می‌کند و مرد را شفا می‌دهد، و سپس در این مورد خاص، واکنش جمعیت، دیو و فرد شفا یافته را می‌بینید.

یا مرقس ۴:۳۵ تا ۴۱، عیسی باد و امواج را سرزنش می‌کند. زمینه: در آن روز، آن را بیرون بینداز، باشه؟ مشکل، قایق در حال غرق شدن است، و بادهای شدیدی می‌وزد. راه حل، عیسی باد را سرزنش می‌کند.

بلکه، عمل محتاطانه. تأثیر، آرامش. شاگردان شگفت‌زده می‌شوند.

هر دوی این مثال‌ها با قالب اولیه‌ی داستان‌های معجزه‌آسا از نظر بولتمان همخوانی دارند. یک صحنه‌ی واحد، چند بازیگر، جمعیتی که به عنوان یک واحد عمل می‌کنند و غیره. خوب، داستان‌های معجزه‌آسا در واقع این قالب اساسی را دارند.

مفسران صحبت کردیم و وقتی به توصیف لیلاند رایکن از انواع مختلف روایت‌ها در انجیل‌های هم‌نوا نگاه کردیم. آنها یک شکل اساسی دارند، اما این بدان معنا نیست که می‌توانید آنها را ابتدایی یا توسعه‌یافته بنامید. این یک روش طبیعی برای روایت چیزی از این نوع است و اگر دوست دارید، در مورد هر حکایتی در مورد حل مسئله صدق می‌کند.

داستان‌های گویا. داستان گویا، روایتی است که یک گفته، ویژگی اصلی آن است. این روایت برای روشن کردن معنا یا تأثیر گفته ساخته شده است.

برخی از ویژگی‌های کلی داستان‌های عهد جدید. برخی از این ویژگی‌ها، با اصلاحات مناسب، در مورد اشکال سکولار و مدرن نیز صدق می‌کنند. اول، تأکید بر گفته‌ای از عیسی یا گفته‌ای است که مورد تأیید او باشد.

در ادبیات خاخام‌ها، تأکید بر چیزی است که هیلل گفته، چیزی که شمای گفته، چیزی که آکیوا گفته، یا چیزی شبیه به آن. روایت مختصر و ساده برای قابل فهم کردن گفته کافی است. اغلب کسی را داریم که داستانی را تعریف می‌کند و بعد می‌گوید، تو باید آنجا می‌بودی، باشه؟ به عبارت دیگر، او داستان را خیلی خوب تعریف نکرد، اساساً منظور همین است.

خوب تعریف کنید، مخاطب می‌تواند نکته را متوجه شود. سوم اینکه، داستان حاوی جذابیت‌های زندگی‌نامه‌ای است. اما بولتمان می‌گوید، این فقط جذابیت زندگی‌نامه‌ای در مورد تصور مردم از عیسی است.

بولتمان ادعا می‌کند که این‌ها هیچ ارزش تاریخی واقعی ندارند، زیرا دقیق نیستند. پسا-بولتمانیان، همانطور که قبلاً دیدیم، با این نظر مخالفند و می‌گویند اگر چندین گواهی و ناهماهنگی و مواردی از این دست وجود داشته باشد، ویژگی‌های زندگی‌نامه‌ای ممکن است به عیسی تاریخی برگردند و دارای ارزش باشند. و در نهایت، داستان با گفته یا عملی از عیسی به پایان می‌رسد.

گاهی اوقات گفته در وسط داستان قرار می‌گیرد و عمل، مثلاً شفای آن مرد توسط عیسی یا چیزی شبیه به آن، در پایان داستان قرار می‌گیرد، اما بیشتر اوقات با گفته به پایان می‌رسد. این کار به خوبی داستان را وارد و خارج می‌کند. معمولاً با خود گفته یا با عملی از عیسی به پایان می‌رسد.

یکی از چیزهایی که هنگام گوش دادن به افرادی که قصه‌گوی ماهر یا باتجربه‌ای نیستند متوجه می‌شوید این است که آنها به سختی می‌توانند حرفشان را متوقف کنند. آنها نمی‌دانند چگونه از داستانی که تعریف می‌کنند به شیوه‌ای رضایت‌بخش خارج شوند. خوب، بیایید به چند نمونه از داستان‌سرایی نگاهی بیندازیم.

مرقس ۳، آیات ۲-۶، مردی که دستش خشک شده بود شفا یافت. این یک داستان ابتدایی نیست، زیرا ترکیبی از معجزه و داستان گفتاری را در اینجا می‌بینیم، اما از آنجایی که تأکید بر گفتار است، معجزه صحنه‌ای است که گفتار را روشن می‌کند. احتمالاً به کمی ساده‌سازی نیاز دارد تا طبق نقد فرم، شکلی ابتدایی داشته باشد.

زمینه: فریسیان عیسی را تماشا می‌کنند. سوال این است که او این مرد را با دست خشک شده آنجا نگه داشته است. آیا عیسی شفا خواهد داد؟ پاسخ، عیسی می‌گوید، آیا شفا دادن در روز سبت قانونی است؟ و

معجزه شفای عیسی به این سوال پاسخ می‌دهد. جذابیت زندگینامه‌ای، خشم عیسی، نگرانی عیسی برای مرد بیمار.

گرد کردن، یا خود شفا یا وقتی فریسیان نسبتاً عصبانی آنجا را ترک می‌کنند. نمونه دیگری از گفتن داستان مرقس ۲، آیات ۲۳-۲۸، چیدن دانه در روز سبت. در اینجا، عیسی به سوال آنها با یک سوال پاسخ می‌دهد.

او داستان را با این جمله به پایان می‌رساند که سبت برای انسان آفریده شده است، نه انسان برای سبت. جذابیت زندگینامه‌ای، دلسوزی عیسی برای شاگردانش و غیره. موارد زیادی داریم که عیسی با یک تمثیل پاسخ می‌دهد.

سوال: همسایه من کیست؟ پاسخ، تمثیل سامری نیکوکار و غیره. بنابراین، اولین دسته از این دسته‌ها داستان‌های ضرب‌المثلی یهودی نامیده می‌شوند. این داستان‌ها مشابه داستان‌های موجود در ادبیات ربی‌ها هستند.

کسی، دشمن، پادشاه، شاگرد یا شخصی در میان جمعیت، از عیسی سؤال می‌پرسد. و ببخشید، از خاخام سؤال می‌پرسد. و پاسخ معمول خاخام یک تمثیل یا سؤال دیگری است.

طبیعتاً، این نوع روایت قدیمی‌تر خواهد بود، اما لزوماً از عیسی نیست. آن دو مثالی که برایتان آوردیم مردی با دست خشکیده و چیدن غلات در روز سبت، در این دسته قرار می‌گیرند. اما، بولتمان داستان‌های ضرب‌المثل یونانی را نیز می‌بیند.

و این یک شکل بسیار کمتر قطعی است. این شکل اساساً توسط یک فرمول کلیشه‌ای معرفی می‌شود. وقتی کسی از او، فیلسوف یا معلم یونانی یا چیزی شبیه به او، در مورد چیزی پرسید، او گفت.

هیچ داستان یا پیشینه واقعی در آن وجود ندارد. این روشی است که معمولاً حکایات فیلسوفان مختلف یونانی حفظ می‌شد. خوب، یک نمونه کلاسیک از این موضوع در عهد جدید وجود دارد.

اکنون، فریسیان از آنها در NASU این در لوقا ۲۰: ۱۷-۲۱ است که از این فرمول بالا استفاده می‌کند. در مورد زمان آمدن پادشاهی خدا سوال کرده‌اند.

او در پاسخ به آنها گفت: «پادشاهی خدا با نشانه‌های قابل مشاهده نمی‌آید. و آنها نخواهند گفت، نگاه کنید، اینجا است. یا اینجا است.»

زیرا بنگرید، پادشاهی خدا در میان شماست. همانطور که یک ضرب‌المثل یونانی می‌گوید، داستان‌ها آشکارا نسخه‌های بعدی هستند که تأثیر یونان را نشان می‌دهند. بولتمان آنها را کنار می‌گذارد.

به گفته بولتمان، داستان‌های یهودی ممکن است عیسی، کلیسای اولیه یهود یا یهودیان پیش از مسیحیت را به عنوان منبع داشته باشند. اما داستان‌های ضرب‌المثل یونانی، کلیسای غیریهودی را به عنوان منبع دارند. بنابراین، این دسته دوم است.

اول، داستان‌های معجزه‌آسا. دوم، داستان‌های نقلی. سوم، گفته‌ها، یا به عبارت دیگر، گفته‌های منفرد.

گفته‌هایی که در ابتدا هیچ داستانی با خود نداشتند، همانطور که داستان‌های ضرب‌المثل‌ها داشتند. برخی از اینها اکنون ممکن است در کنار هم قرار گیرند تا خطبه‌ها را تشکیل دهند. برخی دیگر ممکن است اکنون بخشی از یک داستان ضرب‌المثل باشند.

اما، شکل اصلی آن جدا شده بود. برخی از آنها هنوز در اینجا جدا هستند. از کجا بفهمیم که یک موعظه یا داستان، ساخته و پرداخته‌ی ویراستار است؟ چرا داستان را در یک مورد حذف کنیم و در مورد دیگر نه؟ نقد می‌گوید اگر گفته بدون داستان بی‌معنی باشد، پس یک داستان گفته شده است، نه یک گفته‌ی ساده.

اما اگر بدون آن هم معنی داشته باشد، ممکن است در اصل فقط یک ضرب‌المثل ساده بوده باشد. بولتمان پنج نوع ضرب‌المثل در انجیل‌ها پیدا می‌کند. ضرب‌المثل‌ها، که بولتمان آنها را لوجیا می‌نامد.

«اما اصطلاحی که توسط منتقدان فرم به کار گرفته شده و برای افراد عادی قابل فهم‌تر است، «امثال است. اینها مانند امثال در کتاب‌های عهد عتیق از مجموعه امثال هستند. یا تا حدودی مانند امثال بنجامین فرانکلین در سالنامه ریچارد فقیر.

یک جور ضرب‌المثل کوتاه و پرمغز. اولین نفر آخرین نفر خواهد بود و آخرین نفر اولین. یا ای طبیب، خودت را درمان کن.

دسته دوم، گفته‌های نبوی یا آخرالزمانی هستند. اینها گفته‌هایی درباره آینده، به ویژه درباره پایان عصر هستند. سنگی روی سنگ دیگر نخواهد ماند.

دو نفر در آسیاب مشغول آسیاب کردن خواهند بود؛ یکی برده می‌شود و دیگری رها می‌شود و غیره. دسته سوم کلمات یا فرامین قانونی هستند. گفته‌هایی که به صورت دستور یا امر و نهی ساختار یافته‌اند.

گونه دیگری را بچرخان و یک قدم جلوتر برو. دسته چهارم کلمات «من» هستند، جایی که عیسی در این ضرب‌المثل از «من» استفاده می‌کند. او به خودش اشاره می‌کند.

اینها بر شخصیت و اقتدار عیسی تمرکز دارند. شما آنها را شنیده‌اید، اما من به شما می‌گویم و غیره. اینها نمونه‌هایی از موعظه بالای کوه هستند.

و در آخر، تمثیل‌ها. گفته‌های استعاری، اغلب به شکل داستان، بدون معنای نهفته در روایت. بالدوین در اینجا بسیار تحت تأثیر آدولف اولچر قرار گرفت، که ادعا می‌کرد تمثیل‌های اصیل فقط یک مقایسه انجام می‌دهند، فقط یک نکته دارند و هرگز تمثیلی نیستند.

آنها می‌گویند، تمثیل بزرگ ممکن است اصیل باشد، اما تفسیر آن به این دلیل نیست که هر مورد معنای مشخصی دارد؛ یعنی، این تمثیل را به یک تمثیل تبدیل می‌کند. این خیلی پیچیده است که یک شکل ابتدایی باشد. تمثیل جشن عروسی، که قبلاً به آن نگاه کردیم، به یاد دارید که مهمانان دعوت می‌شوند و تعدادی از آنها دعوت را رد می‌کنند و بیرون می‌روند و تعداد بیشتری می‌گیرند، و بعد از اینکه آنها آنجا هستند، این مرد ظاهر می‌شود که لباس عروسی به تن ندارد و غیره.

تمثیل جشن عروسی دو بخش دارد. بخش دعوت عروسی و بخش لباس عروسی. این دو تمثیل در اصل توسط ویراستار متی ۲۲ با هم ترکیب شده‌اند.

، ضیافت عروسی پادشاه، متی ۲۲، نسخه‌ی اصلاح‌شده‌ی ضیافت مرد ثروتمند در لوقا ۱۴ است. جنگ‌ها، پسر و پادشاه بعداً اضافه شده‌اند. تمثیل‌های معتبر عیسی مربوط به رسالت عیسی یا آمدن پادشاهی او هستند، بنابراین بولتمان هر تمثیل دیگری را که موضوع دیگری داشته باشد، کنار می‌گذارد.

خب، این نوعی مرور سریع از نحوه‌ی نقد فرم بولتمان است، بدون اینکه تک تک گفته‌های مختلف و غیره را بررسی کنیم. نتایج برای زندگی مسیح، به گفته‌ی بولتمان. نتایج منتقدان فرم‌های مختلف، بسته به اینکه منتقد فرم در کدام طیف لیبرال-محافظه‌کار قرار می‌گیرد، به طور قابل توجهی متفاوت خواهد بود، اما بولتمان نزدیک به انتهای لیبرال افراطی است.

داستان‌های معجزه‌آسا. بولتمان حتی پس از تقلیل آنها به شکل اولیه‌شان، نتیجه می‌گیرد که اینها اصیل نیستند. چرا؟ از آنجایی که جهان‌بینی او اجازه وقوع معجزه را نمی‌دهد.

به کتاب «بحث و شواهد ایمان» او، صفحات ۲۹۱ و بعد از آن مراجعه کنید. این یک فرض بزرگ است. او می‌توانست سعی کند آنها را به عنوان رویدادهای طبیعی سوءتفاهم‌شده توضیح دهد، اما ظاهراً نمی‌خواست. مانند پائولوس مورد تمسخر قرار گیرد.

داستان‌سرایی. به گفته بولتمان، تنها دو داستان واقعی هستند، یعنی به عیسی مسیح برمی‌گردند. بولتمان با استفاده از استدلال ناهماهنگی، هر آنچه را که می‌توانست با پیشینه یهودی یا مسیحی مطابقت داشته باشد کنار گذاشت.

یادتان هست در مورد مارتین لوتر در این مورد چه گفتیم؟ این یک روش نسبتاً عجیب است. اگر هر آنچه از لوتر را که با کاتولیک یا لوتریسم اولیه مطابقت دارد، کنار بگذاریم، تقریباً چیزی برایمان باقی نمی‌ماند.

شاید اسارت او در بند اراده باشد، اما حتی این هم در مکتب آگوستین تقدم دارد. مگر اینکه شخصی پیرو نداشته باشد، انتظار داریم بین آموزه‌های او و آموزه‌های پیروانش شباهت‌هایی پیدا کنیم. و مگر اینکه او خیلی عجیب باشد، انتظار داریم بین آموزه‌های او و فرهنگش شباهت‌هایی پیدا کنیم.

دو داستان نقل‌شده‌ای که بولتمان می‌پذیرد، یکی انجیل مرقس ۱۳: ۱۲-۱۷، در مورد خراج است و دیگری استدلال او برای اصالت این داستان این است که نه یهودیان و نه مسیحیان تحت آزار و اذیت، هیچ‌کدام دوست نداشتند مالیات پردازند. رد. شاید منبع این داستان هیرودیان یا زیلوت‌ها بوده باشد، بسته به اینکه آیا عیسی به طور جدی یا کنایه‌آمیز صحبت کرده است.

مرقس ۱۴، ۳-۹، مسح در بیت عنیا. استدلال برای اصالت، اجازه دادن به ریختن عطر، با توجه به علاقه مسیحیان و یهودیان به کمک به فقرا عجیب است. فقرا همیشه ایده شما را داشتند، که آن هم عجیب تلقی می‌شد.

بنابراین سرزنش نکردن به خاطر هدر دادن پول منحصر به فرد است، و بنابراین بولتمان فکر می‌کرد که این گفته موثق است. به سراغ گفته‌های پراکنده می‌رویم. بولتمان تنها حدود ۴۰ مورد از این گفته‌ها را موثق می‌داند.

او می‌گوید هیچ‌کدام از امثال حقیقی نیستند. مسیحیان اولیه تا حدود ۷۰ یا ۸۰ میلادی به زندگی مسیح علاقه‌ای نداشتند. سپس آنها امثال یهودی موجود را اقتباس کردند تا مطالبی برای ساختن آموزه‌های عیسی فراهم کنند.

باید از او چیزی بشنوم. دو گفته آخرالزمانی. بعضی از آنها از عیسی مسیح است

برخی دیگر، گفته‌های آخرالزمانی یهودی مسیحی شده یا گفته‌های پیامبران مسیحی هستند که بعدها به عیسی نسبت داده شده‌اند. بولتمان و تعدادی از منتقدان فرم، مسیحیت اولیه را مانند جنبش پنطیکاستی مدرن می‌دانند، که از نظر آنها تعریف و تمجید نیست. اساساً، پیام‌های نبوی پیامبران مختلف که در اجتماعات مذهبی مطرح می‌شدند، بعداً به اشتباه به عیسی نسبت داده شدند

اساساً، آنچه بولتمان ادعا می‌کند. کلمات حقوقی. تعدادی از این کلمات از عیسی مسیح هستند

بیشتر آنها از شریعت‌گرایی کلیسای اولیه ناشی می‌شوند که خودشان ابداع کردند. و عیسی، آنطور که بولتمان فکر می‌کند، شریعت‌گرا نبود، بنابراین فقط دستوراتی که علیه دین ظاهری هستند، احتمالاً معتبر هستند، زیرا با شریعت‌گرایی مخالفند. کلمات چشم

به گفته بولتمان، هیچ یک از این‌ها از عیسی نیست. این‌ها از رسالت مسیحایی و الوهیت او سخن می‌گویند. بنابراین، بولتمان آن‌ها را رد می‌کند

او فکر می‌کند که ایده مسیح توسط کلیسای اولیه اختراع شده است، همانطور که وریدا در نظریه مخفی مسیحایی خود مطرح کرد. تمثیل‌ها. برخی از آنها اصیل هستند

با این حال، زمینه و تفسیرهای آنها از ابداعات بعدی کلیسا است. بدیهی است که تمام ویژگی‌های پیش‌بینی‌کننده، اضافات اخیر هستند. خوب، نتایج این

اطلاعات در مورد شخصیت و زندگی عیسی نسبتاً کمیاب است. بولتمان معتقد است که عیسی زندگی کرد، پنج برد و مرد، که اتفاقاً، این بیشتر از آن چیزی است که برخی از استدلال‌های کمونیستی شما مایل به پذیرش آن هستند. بولتمان معتقد است که برخی از مردم از عیسی پیروی می‌کردند، اما اگر او را مسیح می‌دانستند، او را اشتباه می‌فهمیدند، چه برسد به اینکه او را ناجی یا خدا می‌دانستند

نتایج بیشتر. اطلاعات مربوط به آموزه‌های عیسی تا حدودی واضح‌تر است. بولتمان معتقد است که از ۴۰ گفته‌ی اصیل عیسی می‌توانیم ایده‌هایی را استنباط کنیم

او می‌گوید، اولاً، عیسی خود را پیامبری می‌دانست که در آخرین ساعت فرستاده شده تا به انسان‌ها هشدار دهد، که پادشاهی الهی در راه است و آنها را به توبه و زندگی پاک فرا بخواند. همه این نکات درست است، اما بولتمان آنچه را که عیسی ادعا می‌کند و تعلیم می‌دهد، به میزان قابل توجهی کوچک کرده است. ثانیاً، بولتمان فکر می‌کند که عیسی پادشاهی الهی آینده را واقعی و قریب‌الوقوع تصویر می‌کند، اما او اشتباه می‌کرد

در واقع، این یک دیدگاه لیبرال بسیار رایج است که عیسی و حواریون انتظار داشتند پادشاهی در طول زندگی، آنها بیاید. بولتمان و دیگران با توجه به وقایع، خود را محق می‌دانند، زیرا پادشاهی نیامده و نیامده است، اگرچه مقایسه این با دوم پطرس ۳:۳ جالب است، جایی که پطرس می‌گوید، اول از همه این را بدانید که در روزهای آخر، مسخره‌کنندگان با تمسخر خود خواهند آمد، از شهوات خود پیروی خواهند کرد و می‌گویند وعده آمدن او کجاست؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، همه چیز همانطور که از ابتدای خلقت بوده است، ادامه دارد. بولتمان ارزش واقعی آموزه‌های عیسی را در این واقعیت می‌بیند که هر یک از ما همیشه با این انتخاب وجودی روبرو هستیم که در هر لحظه یا برای خدا زندگی کنیم یا برای جهان

بولتمان تنها ارزش آموزه‌های عیسی را در زندگی روزمره ما این می‌داند که هیچ زندگی پس از مرگ و هیچ داوری در آینده وجود ندارد. این ارزش روزمره در آموزه‌های عیسی واقعی و موجود است، اما تنها بخش کوچکی از آموزه‌های اوست. بسیار خوب، این یک مرور بسیار سریع از نقد فرم است و عمدتاً از دیدگاه بولتمان دیده می‌شود، اما چه کسی تأثیرگذارترین آنهاست؟ اکنون برمی‌گردیم و از نظر ارزیابی نقد فرم فکر می‌کنیم.

نظر ما در مورد نقد شکلی چیست؟ ارزیابی را ابتدا با توجه به ادعاهایی که قبلاً مطرح شده است، یعنی ادعاهای نقد شکلی، آغاز می‌کنم. بنابراین، اولین مورد از این موارد، دوره‌ای از سنت شفاهی قبل از انجیل‌های مکتوب بود. این دوره حدود دو نسل طول کشید و اولین انجیل‌ها در بازه زمانی ۷۰ تا ۱۰۰ میلادی نوشته شدند.

خب، از آنجایی که خود انجیل‌ها بلافاصله نوشته نشدند، یک دوره شفاهی وجود داشت، اما این دوره شاید فقط ۲۰ سال تا ۴۰ یا ۵۰ میلادی ادامه داشت، نه ۴۰ تا ۷۰ سالی که لیبرال‌ها ادعا می‌کنند. تنها پس از ۲۰ سال، هنوز شاهدان عینی زیادی زنده بودند، زیرا وقایع اولیه توسط هزاران نفر دیده شده بود. بنابراین، قبل از حدود ۷۰ میلادی، شاهدان عینی زیادی برای تأیید وجود داشتند.

پس از سقوط اورشلیم، اکثر مسیحیان یهودی پراکنده شدند و بسیاری از شاهدان عینی دیگر نیز جان باختند. پولس حدود ۲۰ سال پس از این وقایع نوشت و هیچ یک از نامه‌های او بیش از ۳۵ سال پس از رسالت عیسی نیست. او ارتباط نزدیکی با حواریون و کلیسای اورشلیم داشت.

سنت اولیه و فراگیر می‌گوید که دو انجیل توسط حواریون و دو انجیل دیگر توسط نزدیکان آنها نوشته شده‌اند. در نتیجه، هیچ زنجیره واقعی از سنت، آنطور که برای شکل‌گیری نقد ضروری است، وجود ندارد. C می‌گوید، و به B چیزهایی را می‌بیند، و به A در طرح آنها، شما، می‌دانید، رویداد اینجا است، و ناظر یا جایی دیگر برسید، و سپس نوشته شده است. یک Z می‌گوید، و غیره، تا زمانی که به D به C می‌گوید، و زنجیره طولانی از سنت. در عوض، تمام اطلاعات موجود در انجیل‌ها دست اول یا دست دوم با شاهدان زیاد، شهادت‌های متعدد و فرصت فراوان برای بررسی بودند.

دومین ادعای نقد شکلی این است که گفته‌ها و داستان‌های اولیه به عنوان واحدهای مستقل منتشر می‌شدند. خب، در واقع، ما مشاهده می‌کنیم که ساختار انجیل اغلب مانند مهره‌های یک رشته است. نه همیشه، اما اغلب.

وقایع مفصل با ربط‌های مختصری به هم مرتبط شده‌اند. ما برخی از آنها را هنگام بررسی برخی از روایت‌های معجزات در همان زمان و مواردی از این دست که ربط‌دهنده‌های بسیار مختصری هستند، دیدیم. نقد شکلی می‌گوید کلیسای اولیه بیشتر مهره‌ها و تقریباً تمام ریسمان لازم برای نگه داشتن آنها را در کنار هم ایجاد کرده است.

خب، احتمالاً برخی از روایت‌های انجیل به عنوان واحدهای مستقل مورد استفاده قرار می‌گرفتند، به این معنا که حواریون در سفر بودند و تعلیم می‌دادند که عیسی چه گفته، چه کرده و چه کسی بوده است و غیره. و آنها طبیعتاً از وقایع منفرد برای توضیح نکات و آموزش حقایق در موعظه‌های خود استفاده می‌کردند. اما این وقایع هرگز در انتقال خود از رویداد به انجیل مکتوب، گردش مستقل و جداگانه‌ای نداشته‌اند.

ممکن است آنها کاملاً گردش مستقل و جداگانه‌ای داشته باشند که شامل این موضوع نمی‌شد، اما از آنجا که نویسندگان انجیل رسولان یا شنوندگان مستقیم بودند، هرگز این گردش مستقل و جداگانه را در آن حلقه

ارتباطی نداشتند، اگر دوست دارید. رسولان از نخ و همچنین مهره‌ها خبر داشتند، و معلمان دیگر مانند هفتاد نفر، می‌دانستند که وقایع چگونه با هم پیش می‌روند، و این اطلاعات مرتبط هرگز از بین نرفت. اگر اطلاعات سنتی مربوط به نویسنده اصلاً درست باشد، گردش مستقل هیچ ارتباطی با محتوای انجیل‌های رسمی ندارد.

گذشته از این، همه مطالب انجیل مانند مهره‌های تسبیح به نظر نمی‌رسند. روایت مصائب مسیح آنقدر به هم پیوسته است که نمی‌توان آن را حکایت‌های مستقلی دانست. داستان‌های دیگر همیشه به طور تنگاتنگی به هم پیوسته‌اند.

زن مبتلا به خونریزی در دختر یایروس، حتی در روایاتی که این اتفاق می‌افتد، همیشه به هم مرتبط است. مرقس در مرقس ۱:۲۱-۳۹ توالی کاملاً یکپارچه‌ای از روز سبت دارد. برخی از گفته‌ها به شدت به هم مرتبط هستند، مانند مرقس ۲۱:۴-۲۵ و مرقس ۸:۳۴-۹۱.

ما جاهایی را می‌بینیم که نویسنده‌ی واحدی که واحدها را کنار هم قرار داده، یک نابغه‌ی اخلاقی و شاعرانه بوده است. برای مثال، موعظه‌ی بالای کوه، توازی عبری و محتوای شاعرانه‌ی چشمگیری دارد. آموزه‌های اخلاقی آن بهترین آموزه‌هایی است که تاکنون دیده شده است.

همچنین به تقاطع‌هایی که کنت بیلی در کتاب «شاعر و دهقان» خود به آنها اشاره کرده و اظهارات مختلف در مورد کیفیت ادبی تمثیل‌ها و خطبه‌های عیسی در کتاب «عهد جدید در نقد ادبی» نوشته لیلاند رایکن مراجعه کنید. چگونه تمام این قطعات ساخته شده توسط گروه‌های مختلف اولیه در این بافت اخلاقی و ادبی بافته شده‌اند؟ چه نابغه‌ای این کار را انجام داده است؟ عیسی بهترین پیشنهاد است. اما در آن صورت، این واحدها فقط یک منبع داشتند و هرگز مستقل نبودند.

سوم، مطالب انجیل را می‌توان به اشکال طبقه‌بندی کرد. به نوعی، هرگونه ارتباط کتبی یا شفاهی را می‌توان به اشکال طبقه‌بندی کرد. فراتر از این، ساختار مهره‌های به هم پیوسته انجیل‌ها، نمونه‌های زیادی از اشکال نسبتاً کوتاه و گسسته، یعنی داستان‌ها و گفته‌های مختلف را ممکن می‌سازد.

با این حال، ویژگی‌های صوری برخی از مقولات بولتمان جای سوال دارد. چهار مورد از پنج دسته بندی گفتار بولتمان، همگی به جز تمثیل‌ها، صرفاً توصیفی از محتوا هستند. چه سبکی یک کلمه قانون یا یک کلمه من را از یک ضرب المثل متمایز می‌کند؟ علاوه بر این، روایت شور و اشتیاق هیچ شکلی ندارد که در آن جای بگیرد.

چگونه می‌توان چیزی به این پیچیدگی را به شکلی ابتدایی تقلیل داد؟ تاریخ‌گذاری مواد پی‌شکل نمی‌تواند بر اساس تکامل اشکال باشد. بولتمان از قبل، مستقل از اشکال واقعی، تصمیم گرفته است که کدام مواد اصیل هستند و کدام را نمی‌تواند باور کند. می‌بینیم که او به همه اشکال معجزه‌آسا، حتی زمانی که شکل ابتدایی واقعی او را دارند، حمله می‌کند.

چهارم، کلیسای اولیه داستان‌ها و گفته‌ها را برای رفع نیازهای عملی خود ابداع و گسترش داد. مطمئناً، یکی از عوامل حفظ مطالب مربوط به عیسی، ارزش آن برای کلیسای اولیه بود. اما این تنها عامل نبود و نیازی به پیشنهاد اختراع نبود.

منظور ما از عملی بودن چیست؟ توجه داشته باشید که رساله‌های پولس در برآوردن نیازهای کلیساهای فعال بسیار عملی‌تر از انجیل‌ها هستند، زیرا برای کلیساهای واقعی با مشکلات واقعی نوشته شده‌اند. این امر در فراوانی زیاد موعظه از طریق رساله‌ها که امروزه در کلیساهای عمل‌گرا می‌بینیم، بسیار آشکار است. با این

حال، در مقایسه با آموزه‌های پولس، به نظر می‌رسد که بسیاری از منافع کلیسا در انجیل‌ها یافت نمی‌شود و برعکس.

انجیل‌ها به ما می‌گویند که عیسی کیست و چه کرد، تاریخ نجات و الهیات کتاب مقدس را شرح می‌دهند، اما به بسیاری از مسائل عملی پاسخ نمی‌دهند. حتی جزئیات کاربردهای عملی کفار عیسی در رساله‌ها یافت می‌شود نه در انجیل‌ها، ظاهراً به این دلیل که عیسی در طول خدمت زمینی خود در مورد این موضوع صحبت نکرد. اینکه مردم حاضر بودند از عیسی پیروی کنند، حتی تا پای مرگ از او پیروی کنند، نشان می‌دهد که او باید کار یا حرف قابل توجهی انجام داده باشد.

بسیاری از مطالب موجود در انجیل‌ها مستقیماً برای کلیساهای بعدی کاربردی نیستند، اما از نظر تاریخی به ویژه در مورد برخوردهای او با فریسیان و غیره، مهم هستند. انجیل‌ها به حفظ رسالت، گفته‌ها و اعمال عیسی می‌پردازند، به همین دلیل است که کلیسا آنها را حفظ می‌کند. آیا انجیل‌ها اختراع هستند؟ بسیاری از موارد عملی در انجیل‌ها غیرممکن است.

موعظه بالای کوه حاوی مطالب زیادی است که مردم نمی‌توانند با تکیه بر توانایی‌های خود انجام دهند. کلیساهای شریعت‌گرا مراقب هستند که فرامینی را که فقط با فیض قابل اطاعت هستند، ابداع نکنند. وقتی لیبرال‌ها می‌گویند که مطالب انجیل ابداع شده است، ادعا می‌کنند که کلیسای اولیه بر آنچه در مورد عیسی تعلیم داده می‌شد، کنترلی نداشت، اما عهد جدید به حقیقت، بزرگان آموزش‌دیده و رد آموزه‌های نادرست اهمیت می‌دهد.

لیبرال‌ها سعی می‌کنند بسیاری از این مطالب، مثلاً رساله‌های شبانی، را با کشاندن تاریخ آنها به پایان قرن اول، نادیده بگیرند. اما اگر گروهی از رهبران کلیسا وجود داشته‌اند که آموزه‌ها و محتوای کلیسا را از مرگ مسیح تا نگارش انجیل‌ها کنترل می‌کردند، آنگاه لیبرال‌ها به دردمس می‌افتند. در این صورت، انجیل‌ها از نظر تاریخی قابل اعتماد هستند، الهیات لیبرال اشتباه است و داوری در راه است.

پنجم، انجیل‌ها ارزش کمی در زمینه‌های زندگی‌نامه‌ای، جغرافیایی و وقایع‌نگاری دارند. خب، انجیل‌ها داده‌های زیادی در این زمینه‌ها دارند. ما نمی‌توانیم همه آنها را دو هزار سال بعد به خوبی بررسی کنیم.

ما ماشین زمان نداریم. مطمئناً، عیسی در حالی تصویر شده است که ادعاهای بزرگی در مورد خودش و داوری آینده دارد و این مفاهیم همچنان بر انسان‌ها تأثیر می‌گذارد.

برای رد این ادعاها و ارزش تاریخی انجیل‌ها، باید ادعا کرد که کلیسای اولیه به عیسی تاریخ علاقه‌ای نداشت. این موضوع در همه جا متناقض است. پولس در اول قرن‌تین ۱۵، حدود ۲۵ سال پس از این واقعه، «می‌گوید»: اگر مسیح برنخاسته باشد، شما هنوز در گناهان خود هستید.

پولس نمی‌گوید، حرف من را قبول کنید، بلکه به بسیاری از شاهدانی که هنوز زنده هستند استناد می‌کند. حدود ۲۵ سال پس از این واقعه، هنوز هم می‌توان جزئیات زندگی مسیح را بررسی کرد. لوقا ۱، ۴-۱ به صراحت می‌گوید که نویسندگان به آنچه واقعاً اتفاق افتاده علاقه داشته است.

ظاهراً او با شاهدان عینی مصاحبه کرد و مسائل را با دقت بررسی کرد. طبق اعمال رسولان ۱: ۲۱-۲۲، هنگام انتخاب جانشین یهودا، رسولان کسی را انتخاب کردند که از زمان تعمید مسیح تا رستاخیز با آنها بوده باشد. بنابراین، رسولان نه تنها شاهد رستاخیز عیسی بودند، بلکه شاهد خدمت او نیز بودند.

این نشان دهنده علاقه زیاد به تاریخ عیسی است. کلیسای اولیه نیز نگران این بود که این مطالب با دقت منتقل شوند. به نگرانی در دوم تسالونیکیان ۲:۲، ۲:۵، ۲:۱۷ و ۳:۱۷ در مورد پیام‌ها و نامه‌های جعلی از پولس در مورد آمدن دوم مسیح مراجعه کنید.

پولس می‌گوید که شخصاً نامه‌هایش را امضا می‌کند تا گواهی بر اعتبارش باشد. گواهی بر اعتبار آنها. دوم تیموتائوس ۲:۲ می‌گوید آنچه را که در حضور شاهدان بسیار شنیده‌ای، به مردان امین بسپار.

بنابراین، تیموتائوس چیزی بیش از کلام پولس برای ادامه دادن داشت. اتفاقاً، ما بیانیه مشابهی را در ادبیات خاخام‌ها می‌بینیم. میشنا، ادیووت ۵-۷، جایی که خاخام عقبیا بن مهائیل حدود سال ۹۰ میلادی در بستر مرگ است.

او به پسرش می‌گوید که فقط آنچه را که از اکثر معلمان شنیده است تکرار کند. سنتی را که فقط از یک نفر می‌آید، حتی اگر آن یک نفر پدرش باشد، نادیده بگیرد. منتقدان انجمن برای حفظ موضع خود، شهادت پاپیاس در مورد ارتباط نزدیک بین انجیل‌ها و حواریون را رد می‌کنند، اگرچه هیچ مدرک خارجی علیه آن وجود ندارد.

ما آشکارا شهادت پاپیاس را داریم که می‌گوید متی رسول پشت انجیل متی است و بطرس، از طریق مرقس می‌دانند و می‌گویند Q مسئول انجیل مرقس است. لیبرال‌ها در بهترین حالت، متی رسول را نویسنده‌ی کتاب تمام ارجاعات اولیه‌ی دیگر مبتنی بر تفسیر نادرست از پاپیاس است. این یک فرض بزرگ است.

آیا می‌توانست منبع داده‌های ایرنائوس تنها به پاپیاس محدود شود، در حالی که معلم اصلی او پولیکارپ بود؟ توجه داشته باشید که گنوسی‌ها برای ادعای اعتبار آموزه‌های خود، مجبور بودند به نظریه‌های توطئه روی آورند. آنها موافق بودند که آموزه‌های عمومی عیسی دقیقاً مانند آموزه‌های اناجیل رسمی است، اما ادعا می‌کردند که ناقص است و باید با سخنان مخفی عیسی تکمیل شود. سخنان آغازین انجیل توماس و انجیل یهودا را مقایسه کنید، که هر دو به آموزه‌های مخفی اشاره دارند.

همه اینها نشان می‌دهد که کلیسا به اینکه عیسی واقعاً چه کسی بوده علاقه داشته و اسناد مکتوب آنها معتبر بوده است. مارسیون حتی به جای اینکه همه چیز را به عنوان غیرقابل اعتماد کنار بگذارد، لوقا را اصلاح کرد. ششم، نسخه اصلی هر واحد سنت را می‌توان بازیابی کرد و تاریخ آن را با استفاده از قوانینی که بر سنت حاکم است، ردیابی کرد.

حتی اگر بپذیریم که قوانین سنت بالتیمور معتبر هستند، اگرچه در واقع مشکلات جدی دارند، این ثابت نمی‌کند که در انجیل‌ها تحریف رخ داده است. ادعاهایی مبنی بر اینکه در طول انتقال سنت، جزئیات تمایل به افزایش دارند، نام‌ها اضافه می‌شوند و گفتمان از غیرمستقیم به مستقیم تغییر می‌کند، با مرقس به عنوان منبع متی و لوقا، که در آنها مرقس گفتمان مستقیم زیادی دارد و اغلب جزئیات بیشتری نسبت به متی و لوقا دارد، مطابقت ندارد. درست است که این گرایش‌ها اغلب انتقال داستان‌ها و گفته‌ها را مشخص می‌کنند، مانند مثال زدن یک خطبه، اما حتی تمایل به انجام کاری ثابت نمی‌کند که در هر مورد خاص انجام شده است.

مشکل این است که برای رویدادی که واقعاً اتفاق افتاده، افراد نام‌های واقعی داشته‌اند، واقعاً با گفتمان مستقیم صحبت کرده‌اند و رویدادها واقعاً با جزئیات کامل رخ داده‌اند. بنابراین، همه این موارد در رویداد اصلی وجود داشته‌اند. با توجه به دو روایت از یک رویداد با سطوح مختلف جزئیات، یکی کمتر، یکی بیشتر، باید حدس بزنید کدام یک قدیمی‌تر است.

اینجا رویداد اصلی با تمام جزئیات است، و سپس دوباره پایین می‌آید، و در نهایت خیلی پایین می‌آید، و سپس مردم شروع به اختراع چیزهایی می‌کنند و آیا پیکان بلند به اینجا تعلق دارد و پیکان کوتاه پشت آن دورتر از رویداد است یا پیکان کوتاه به اینجا تعلق دارد و پیکان بلند به اینجا؟ شما نمی‌دانید. حتی اگر کسی برخی تحریفات را در انجیل‌ها بپذیرد، آیا به اندازه کافی وجود دارد که آموزه داوری نهایی را کاملاً کنار بگذارد؟ لیبرال‌ها باید بگویند که انجیل‌ها برای انجام این کار کاملاً غیرقابل اعتماد هستند. آیا ممکن است این اتفاق در یک نسل در گروهی رخ داده باشد که آشکارا نگران حقیقت بوده است؟ نمی‌توان داستان‌های معجزه‌آسا را بر اساس قوانین سنت کنار گذاشت.

این شبیه این است که از داستان‌های ماهی‌ها نتیجه بگیریم که ماهی وجود ندارد. قوانین سنت فقط ساده‌سازی داستان‌ها را مجاز می‌دانند، اما آنها را به کلی رد نمی‌کنند. بولتمان و لیبرال‌ها معجزات را با این فرض که نمی‌توانند رخ دهند، مطرح می‌کنند.

خب، هیچ دانشمندی، چه برسد به بولتمان، آنقدر نمی‌داند که بگوید جهان ما یک سیستم بسته علت و معلولی است که حتی خدا هم نمی‌تواند در آن نفوذ کند. روش بولتمان با استفاده از اصل ناهماهنگی، یافتن یک عیسی غیرمعجزه‌آسا و غیرمتعارف را تضمین می‌کند. اما آیا این روش واقعاً چیزی در مورد عیسی واقعی به ما می‌گوید؟ خب، چند درس مثبت از نقد فرم

اول از همه، روایت‌های انجیل دقیقاً همان نوع مطالبی را در بر دارند که ما از خاطرات معتبر مردانی که شاهد وقایع به یاد ماندنی بوده‌اند، انتظار داریم، به خصوص اگر آنها مأمور آموزش این وقایع بوده باشند و مدتی قبل از نوشتن، این کار را انجام داده باشند. برای مثال، ما رئیس مطالب کلی را مشاهده می‌کنیم. بنابراین، همه انجیل‌ها از نظر رئیس مطالب کلی یکسان هستند، ها؟ یک توالی کلی، یک مرور کلی از دوره

ما شاهد بسیاری از وقایع ساده و منفرد، مناسب‌های به‌یادماندنی، حکایات و چیزهایی از این دست هستیم. ما برخی توالی‌ها را می‌بینیم. این توالی‌ها شامل موارد جزئی و مهم و پیوندهای متقابل بین آنها می‌شوند.

ما فرم‌ها و گرد کردن‌ها را مشاهده می‌کنیم. ضمناً، این‌ها بیشتر مشخصه تکرار شفاهی توسط یک نفر، هستند تا انتقال شفاهی از طریق افراد مختلف. استفاده مجدد مکرر از مطالب در یک خدمت سیار، معمولاً اظهارات و معجزات چشمگیر را به این شکل شکل می‌دهد.

شخصی که با تفکر و تجربه می‌آموزد که چگونه گفتن یک داستان، نکته را می‌رساند یا نمی‌رساند و چگونه می‌تواند بدون کلمات زیاد، وارد آن شود و از آن خارج شود و از این قبیل چیزها. بنابراین این یکی از درس‌های ماست. روایت‌های انجیل دقیقاً همان نوع مطالبی را دارند که از خاطرات واقعی انتظار داریم.

دوم اینکه، نقد فرم، بیش از حد شکاکانه است. اگر در جای دیگری به کار گرفته می‌شد، اطلاعات بسیار کمی درباره گذشته داشتیم. کمی شک مفید است، اما با شک بیش از حد، بخش زیادی از آنچه نیاز دارید را از دست می‌دهید.

وقتی از افراد زنده فراتر برویم، باید به اسناد مکتوب و سنت‌های شفاهی تکیه کنیم. فیلم‌ها و ویدیوها را نمی‌توان بیش از نوشته‌ها مورد اعتماد قرار داد. سوم، نقد شکلی با نشان دادن اینکه ما هیچ روایتی در انجیل‌ها مبنی بر وجود عیسی غیرمسیحی، غیرمعجزه‌آسا و صرفاً انسانی نداریم، سهم مثبتی داشته است.

اگر اشکال اولیه را قبل از اینکه بالتیمور آنها را کنار بگذارد در نظر بگیریم، هنوز معجزات و ادعاهای مسیحایی داریم. عیسی خود را قادر به بخشش گناهان می‌دانست، ادعای رابطه نزدیک با پدر داشت، انسان

بود اما منحصرأ الهی، که همه اینها توسط پسا-بالتیموری‌ها مورد توجه قرار گرفت. بالتیمور باید فراتر از نقد شکلی با فرضیات جهان‌بینی کلی عمل کند تا این مطالب را کنار بگذارد.

مسیح انجیل‌ها همچنان در تضاد با کسانی است که وجود ماوراءالطبیعه را رد کرده‌اند. خب، اینجا می‌خواهیم به نقد ویرایش پردازیم، اما بیایید لحظه‌ای مکث کنیم.